

فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شایا: 1735-739X

دوره ۱۳، شماره ۴ (پیاپی ۷۰)، تابستان ۱۴۰۱

DOI: 10.29252/PIAJ.2022.226252.1217

صفحات: ۲۳۰-۲۰۵

بررسی روابط جمهوری اسلامی ایران و چین از دریچه فرهنگ راهبردی

رشید رکابیان*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۹

مهرداد عله‌پور**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶

وحید قربانی***

چکیده

نگارندگان اثر حاضر درصدد برآمده‌اند تا از رهگذر مطالعه و سنجش معیارها، منابع و اسناد چینی مرتبط با مقوله فرهنگ راهبردی به این پرسش بنیادین پاسخ گویند که پیوست‌های فرهنگ راهبردی چین چگونه بر ساخت سیاست‌های همگرایی و واگرایی این کشور شرق آسیایی در قبال ج.ا.ایران تأثیر گذاشته است؟ فرضیه اصلی پژوهش آن است که چین با تأسی از عناصر و مؤلفه‌های مستتر در فرهنگ راهبردی و متغیرهای کلان تأثیرگذار بر دیپلماسی عمومی خود مبادرت به اتخاذ سیاست‌های نوینی از قبیل چندجانبه‌گرایی، پرهیز از جنگ طلبی و تأکید بر صلح و امنیت در حوزه راهبردی غرب آسیا کرده است. ردگیری راهبردهای مورد اشاره به نوبه خود موجب شده تا روابط تهران و پکن طی سالیان اخیر خط سیر سینوسی را در پرتو اقدامات واگرایی و همگرایی تجربه نمایند.

واژگان کلیدی: فرهنگ راهبردی، چین، واگرایی، همگرایی، دیپلماسی عمومی، جمهوری اسلامی ایران.

* ra.recabian@ abru.ac.ir

* دانشجویار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی (نویسنده مسئول).

** mehrdadalipour1992@gmail.com

** دانش آموخته ارشد روابط بین‌الملل و دبیر میز شرق آسیا، پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

*** دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه شهید بهشتی و مدیر گروه سیاست خارجی پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

vahid_ghorbani@hotmail.com

مقدمه

تجزیه و تحلیل «رویکرد راهبردی» کشورهای مختلف حاکی از آن است که گرچه دولت‌ها به ظاهر بر اساس منافع متعارض به صف‌آرایی در مقابل یکدیگر پرداخته و در شرایط همسویی منافع مبادرت به همکاری با یکدیگر می‌نمایند، ولی با این حال باید اذعان داشت که در اکثر مواقع، عملاً موقعیت‌های پدیدار شده نشأت گرفته از مجموعه‌ای ارزش‌ها، هنجارها، نمادها و اعتقادات است. به بیانی دقیق‌تر می‌توان چنین اظهار داشت که گرچه حوزه سیاست خارجی تا حدود زیادی آیین‌ه چالش‌ها و فرصت‌های متعدد موجود در نظام بین‌الملل است، ولی باید توجه داشت که سلسله‌ای از عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، ژئوپلیتیکی و... به عنوان حلقات زیرین مؤثر بر مقوله «فرهنگ راهبردی» تلقی می‌شوند که نه تنها از ظرفیت‌های ویژه‌ای جهت تأثیرگذاری بر نگرش‌نخبگان و دولتمردان و همچنین جامعه یک کشور برخوردار می‌باشند، بلکه از این قابلیت نیز برخوردارند که نحوه عملکرد آن‌ها را در عرصه‌های مختلف تعیین نمایند.

سیاست خارجی چین نیز از این قاعده مستثنا نیست. شایان ذکر است که تحلیل رویکردهای نوین حاکم بر دستگاه دیپلماسی چین از دریچه فرهنگ راهبردی، استلزام توجه به دو مسئله ژرف را ایجاب می‌نماید؛ نخست اینکه طی دهه‌های گذشته، گرچه پکن به صورت آشکار از ایجاد نظم جدید و تنظیم نظم چینی سخن نگفته است؛ ولی با این حال شاهد آن هستیم که این قدرت در حال صعود آسیایی از رهگذر بارور ساختن قابلیت‌برسازی رویکردهای اعتماد ساز و سازنده نسبت به موضوعات منطقه‌ای درصدد برآمده تا خود را به عنوان وزنه‌ای مؤثر در مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی مطرح نمایند. با عنایت به انگاره مورد اشاره و با توجه به مؤلفه‌های مستتر در فرهنگ راهبردی چین (مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده، صلح‌گرایی کنفوسیوسی، پای بندی به تعهدات با سایر کشورها و...) می‌توان چنین اظهار داشت که می‌تواند نوع روابط تهران و پکن را متأثر از خود نماید.

با توجه به مطالب مورد اشاره، پرسش اصلی پژوهش ناظر بر آن است که پیوست‌های فرهنگ راهبردی چین چگونه بر ساخت سیاست‌های همگرایانه و واگرایانه این کشور شرق آسیایی در قبال ایران تأثیر گذاشته است؟ به منظور ارائه پاسخ به پرسش اصلی پژوهش،

1. Strategic approach
2. Strategic culture

در ادامه با رویکردی توصیفی، تحلیلی کوشش شده تا در گام نخست بنیان‌های نظری مؤثر بر فرهنگ راهبردی تبیین و تشریح گردد. علاوه بر این، در گام دوم نیز تلاش شده تا ضمن بررسی میزان تأثیرپذیری سیاست خارجی چین از سنت‌های فرهنگی و آموزه‌های کنفوسیوسی و علایق مدرنی همچون ملی‌گرایی و سوسیالیسم به عنوان مهم‌ترین آموزه‌های مستتر در فرهنگ راهبردی این کشور شرق آسیایی، نوع راهبردهای اعلامی و اعلانی دستگاه دیپلماسی چین در قبال جمهوری اسلامی ایران در پرتو مفاهیم و معناها مورد کنکاش عالمانه قرار گیرد.

پیشینه پژوهش

در خصوص پیشینه موضوع اجمالاً می‌توان چنین اظهار داشت که با بررسی ادبیات موجود پیرامون تأثیرات مقوله فرهنگ راهبردی بر روابط ایران و چین در میان آثار فارسی و انگلیسی، با وجود کثرت منابع در تجزیه و تحلیل وقایع، هیچ‌یک از آثار مورداشاره نوع روابط پکن و تهران را از منظر فرهنگ راهبردی مورد مذاقه قرار نداده‌اند و اینکه در میان نویسندگان داخلی و خارجی تاکنون رویه غالب در تحلیل وقایع فی‌مابین بیشتر معطوف به تحلیل و ارزیابی روابط فی‌مابین از رهگذر موضوعات اقتصادی، تجاری و بعضاً سیاسی بوده است. بنابراین می‌توان چنین اظهار داشت که بررسی راهبردهای چین نسبت به حوزه راهبردی غرب آسیا و ایران از دریچه مقوله فرهنگ راهبردی چنان‌که شایسته و بایسته است مورد بررسی قرار نگرفته است که همین امر به نوبه خود مَبین نوآوری و تازه بودن موضوع مورد مذاقه است. در نگاهی کلی موارد ذیل را می‌توان به عنوان منابع پژوهشی نزدیک به اثر حاضر مورداشاره قرار داد:

فریبرز ارغوانی پیرسلامی در مقاله روابط ایران و چین در دوره احمدی‌نژاد: سیاست نگاه به شرق و تأثیرات ساختاری (۱۳۹۴) نگارنده بر این نظر است که چالش نظری ضعف تئوریک سیاست نگاه به شرق از یک سو و چالش‌های ساختاری یا عملی موجود در روابط تهران و پکن سبب شد تا سیاست خارجی ایران در قالب این نگاه از روابط با پکن طرفی نبندد.

حسین عسگریان در کتاب چشم‌انداز روابط ایران و چین، مهم‌ترین مسائل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در روابط دو کشور را مورد بررسی قرار داده است.

محسن شریعتی نیا در مقاله روابط ایران و چین؛ گذار از مثلث رمانتیک به پیوند پایدار (۱۳۹۹)؛

در این مقاله روند تحول در روابط ایران و چین، پس از خروج آمریکا از برجام را بررسی کرده است معتقد است که با خروج آمریکا از برجام و تغییر پارادایم مسلط بر روابط چین و ایالات متحده، الگوی حاکم بر روابط ایران و چین به مثلث پیوند پایدار تغییر یافته است. حامد روشن چشم و همکاران در مقاله «تبیین جایگاه فرهنگ در روابط ایران و چین» (۱۳۹۶) چنین اظهار داشته‌اند که جایگاه فرهنگ در روابط دو کشور بسیار مهم است و از تأثیرات متقابلی برخوردار است. نویسندگان اعتقادشان چنین ترتیب بندی شده است که مقوله فرهنگ در فرایند روابط تاریخی ج.ا.ایران و چین منجر به شکل‌گیری میراث مشترک فرهنگی بین دو کشور شده است.

«آناند»^۱ در مقاله خود با عنوان «سنت دائئوئیست در فرهنگ راهبردی چین: درک ابعاد عمل‌گرایانه رفتارهای چین در سیستم بین‌المللی»^۲ چنین اظهار داشته است که فرهنگ راهبردی چین بیشتر از منشورهای رقیب کنفوسیوسیم درک شده است. با این حال، به منظور کشف مبنای تمدنی ظرفیت‌تر تفکر راهبردی چین، ضروری است که از این رویکرد انحصاری فراتر رویم. در این زمینه باید توجه داشت که نقش دائئوئیسم در درک الگوهای رفتاری چین اهمیت بسیار زیادی دارد و سنت راهبردی دائئوئیستی یک سیستم بسیار محکم است که بر پنج رکن اصلی مبتنی است: عقلانیت راهبردی، دوراندیشی راهبردی، بهینه‌سازی راهبردی، مهار راهبردی و انعطاف راهبردی.

«کای چن»^۳ نیز در مقاله خود با عنوان «مروری بر ارتباطات راهبردی فرهنگ با راهبردهای ملی خارجی: نمونه موردی فرهنگ راهبردی چین»^۴ کوشیده است تا ضمن بررسی پیوند میان فرهنگ راهبردی و راهبردهای ملی چین با حوزه‌های اطراف، چگونگی سازگاری فرهنگ راهبردی چین با شرایط متغیر راهبردهای مختلف را نیز مورد کنکاش قرار دهد.

1. Anand

2. The Daoist Tradition in China's Strategic Culture: Understanding the Pragmatic Dimensions of China's Behavioural Trends in the International System

3. Kai Chen

4. Review on Strategic Culture Interconnections with National Foreign Strategies: Case of China's Strategic Culture

چهارچوب مفهومی پژوهش

چارچوب مفهومی مورد استفاده در اثر حاضر به‌عنوان پشتوانه نظری پژوهش، بهره‌گیری از آراء مرتبط با مقوله فرهنگ راهبردی می‌باشد. شایان ذکر است که از منظر تئوریک تاریخ روابط بین‌الملل مملو از تئوری‌های مختلفی است که از چشم‌اندازهای گوناگون، مقوله فرهنگ راهبردی را به بند تعریف و تشریح محتوایی درآورده‌اند (محمدعلی پور، ۱۳۹۹: ۲۷۳). متنابه است که مطالعه نقش و اهمیت فرهنگ، ایده‌ها و هنجارها در رفتار دولت‌ها و سیاست بین‌الملل عمدتاً پس از جنگ سرد رواج یافت و به تدریج ادبیات گسترده‌ای در این زمینه شکل گرفت؛ اما پیش از آن هم، اشاراتی به رویکرد فرهنگ‌گرا در آثار نویسندگانی همچون «سون تزو»^۱، «توسیدید»^۲ و «کلاوویتز»^۳ قابل‌ردیابی است (Sarkar, ۲۰۱۰).

به لحاظ تاریخی «آلموند و وربا»^۴ برای نخستین بار مفهوم فرهنگ راهبردی را در سال ۱۹۶۰ میلادی توسعه دادند و فرهنگ سیاسی را به صورت مجموعه‌ای از عقاید و ارزش‌های جامعه که به سیستم سیاسی مربوط می‌شود تعریف کردند. در سال ۱۹۷۷ میلادی نیز «اسنایدر»^۵ بحث فرهنگ سیاسی و فرهنگ راهبردی را به حوزه مطالعات امنیتی مدرن تعمیم داد. در همین رابطه وی با استفاده از مفهوم فرهنگ راهبردی به تفسیر راهبرد نظامی شوروی پرداخت و در مطالعات خود به این نتیجه نائل آمد که نمایش برتر نظامی شوروی در پیش‌دستی در استفاده از زور و نیروی تهاجمی، ریشه در تاریخ نامنی و کنترل استبدادی این کشور شرق اروپایی دارد. شایان ذکر است که تعاریف گوناگون و متفاوتی از فرهنگ راهبردی ارائه شده است که شاید مشهورترین آن‌ها تعریف «آلستر جانستون»^۶ باشد.

از نظر وی فرهنگ راهبردی عبارت است از: «ترجیحات راهبردی مختلفی که به صورت پیش‌فرض بر رفتارهای یک کشور حاکم بوده و در تجربیات شکل‌گیری آن کشور ریشه دارند و تا حدی نیز از ویژگی‌های فلسفی، سیاسی، فرهنگی و شناختی ملت و نخبگان آن‌ها متأثر

1. Sun Tzu

2. Thucydides

3. Clavitz

4. Almond and Verba

5. Snyder

6. Alster Johnston

هستند» (Johnston, 1995: 37). علاوه بر این، «کالین‌گری»^۱ فرهنگ راهبردی را «اشکال‌پندار و کردار مرتبط با قدرت که برگرفته از تجربه تاریخی ملی منحصر به یک کشور الهام‌بخش خودشناسی و تعریف از خود برای آن کشور باشد» تعریف کرده است (Gray, 1999: 51). در این ارتباط، یک تعریف جامع‌تر نیز توسط یک اندیشمند پاکستانی ارائه شده است که فرهنگ راهبردی را «مجموعه‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و تجربیات تاریخی نخبگان مسلط در یک جامعه سیاسی تلقی کرده که بر درک و برداشت آن‌ها از موضوعات و محیط امنیتی تأثیر گذاشته و واکنش آن‌ها به این موضوعات را شکل می‌دهد». بنابراین می‌توان چنین اظهار داشت که فرهنگ راهبردی ترکیبی از توانایی‌های داخلی و خارجی است که درک کشور از روابط خود با دیگر کشورهای جهان و نوع رفتار دولت در نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد (Askari Rizvi, 2002: 307).

نکته قابل تأملی که در این بین خودنمایی می‌کند آن است که اغلب نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل به طور کلی برای موضوع فرهنگ نقش ثانویه و کم‌اهمیتی قائل شده‌اند. در همین رابطه مفهوم فرهنگ راهبردی بیش از همه با نظریه سازه‌انگاری در هم تنیدگی دارد؛ چراکه این نظریه در کنار انگاره‌های مادی، به انگاره‌های ذهنی و هنجاری نیز توجه ویژه‌ای دارد و بررسی چارچوب اصلی و پایه‌های نظری سازه‌انگاری، به خوبی گویای ارتباط نزدیک آن با مفهوم فرهنگ راهبردی است. یکی از بنیان‌های نظریه «سازه‌انگاری»^۲، توجه به نقش فرآیندهای سازمانی، تاریخ، سنت و فرهنگ در شکل‌گیری هویت است. به باور «هادسن»^۳ سازه‌انگاری فرهنگ را به عنوان یک سیستم در حال تکامل اشتراک معانی حاکم بر ادراکات، ارتباطات و کنش‌ها می‌بیند. فرهنگ هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت به کنش شکل می‌دهد؛ در واقع فرهنگ در لحظه کنش، قواعد و ساختاری را که موقعیت و شرایط را تعریف می‌کند، مهیا نموده و یک راهبرد برای موفقیت در آن ارائه می‌نماید (Hudson, 1997: 29). علاوه بر این باید توجه داشت که سازه‌انگاری بر ساختارهای اجتماعی در سطح سیستمی تمرکز دارد و به همین دلیل به نقش هنجارها در امنیت بین‌المللی توجه ویژه‌ای می‌کند (Wendt, 1994). در این نظریه، هنجارها به عنوان باورهای بین‌دولتی تعریف شده

1. Colin Gray

2. Structuralism

3. Hudson

توسط بازیگران بر اساس جهان طبیعی و اجتماعی، شرایط و موقعیت آن‌ها و فرصت‌های کنش آن‌ها تعریف می‌شوند. همچنین هویت، عبارت است از برداشت‌ها و انتظارات در مورد خود. برای سازه‌انگاران، سازه‌های تمدنی و هویت‌های دولتی به برداشت‌ها و منافع دولت‌ها شکل می‌دهند. اگرچه مؤلفه‌های هویت در عرصه داخلی و بین‌المللی متفاوت هستند، اما هویت هم در سیاست بین‌الملل و هم سیاست داخلی نقش مهمی دارند و حداقل نظم و پیش‌بینی پذیری را ممکن می‌سازند. از نظر ایشان، جهان بدون هویت‌ها، جهان هرج و مرج و بسیار خطرناک خواهد بود (Hopf, 1998: 175). سازه‌انگاران هویت را امری اجتماعی و سیال می‌دانند (Ritbergger, 2002: 124). معتنابه است که مفهوم فرهنگ در مطالعات امنیتی، تا مدت‌ها جایگاه مهمی نداشت و چندان مورد توجه نبود تا اینکه اسنایدر در سال ۱۹۷۷ میلادی به نقش فرهنگ راهبردی در مطالعات امنیتی پرداخت (Snyder, 1977). در مقام کنکاش مقوله فرهنگ راهبردی باید توجه داشت که فرهنگ راهبردی شاهد سه گفتمان عمده بوده است؛ گفتمان نخست که اوایل دهه ۸۰ میلادی ظهور کرد، عمدتاً به توضیح چرایی تفاوت ظاهری راهبرد هسته‌ای شوروی و آمریکا پرداخت. گفتمان دوم که در اواسط دهه ۸۰ میلادی ظهور کرد، با رویکردی نسبتاً متفاوت، فرهنگ راهبردی را در واقع راهبرد اعلامی و ابزاری در جهت تأمین و پیشبرد راهبرد واقعی و عملیاتی می‌دانست. گفتمان سوم نیز که در اواسط دهه ۹۰ میلادی با قدرت تبیین بهتر ظهور کرد، فرهنگ راهبردی را مجموعه‌ای مستقل قلمداد کرد که حوزه‌های کارکردی آن را از بخش نظامی به سایر بخش‌ها تسری می‌دهد و رویکردی موسع‌تر دارد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۶: ۲۴۲). با عنایت به موارد مورد اشاره، در ادامه کوشش شده است تا در پرتو مفاهیم و معناها، نوع روابط ج.ا.ایران و چین از دریچه فرهنگ راهبردی مورد کنکاش قرار گیرد.

فرهنگ راهبردی چین و مهم‌ترین مفروضات نظری مستتر در آن

کشورها و دولت‌ها دارای روش‌ها و زبان‌های دیپلماتیک گوناگون و متفاوتی در تعاملات و مناسبات خود با دیگران هستند و هر کشوری فرهنگ راهبردی مختص به خود، با ادبیات خاص خود را دنبال می‌کند. همانطوریکه پیش‌تر نیز اظهار شد موضوع اصلی فرهنگ راهبردی توضیح عوامل فرهنگی مؤثر در انتخاب راهبردها و بررسی چگونگی استفاده از زور است. درک فرهنگ راهبردی هر کشوری می‌تواند در نحوه تعامل آن کشور در عرصه سیاست

خارجی، مؤثر واقع گردد و تا حدی می‌تواند به ما کمک کند تا بفهمیم چرا یک کشور این‌گونه رفتار می‌کند؟ یا حتی می‌توان یک گام را جلوتر نهاد و به پیش‌بینی رفتار (واکنش) آن کشور نسبت به برخی رخدادها و رویدادهای سیاسی مبادرت ورزید.

ریشه‌های این نوع از فرهنگ را می‌توان در «قانون اساسی»، «تجارب تاریخی اسطوره‌های ملی»،^۱ «گفتمان‌های سیاسی»،^۲ «بیانات رهبران و سران کشورها»، «سمت‌وسوی غالب افکار عمومی نسبت به رخدادهای سیاسی»، فرهنگ سیاسی و مانند آن‌ها جست‌وجو کرد. علاوه بر این می‌توان چنین اظهار داشت که مخالفت با هژمونی،^۳ «صلح‌طلبی»،^۴ «پای‌بندی به تعهدات با کشورها»، «تأکید بر برتری فرهنگی نسبت به سایر کشورها»، «لزوم اتحاد در داخل و رهایی از مداخلات خارجی»، «گرایش به تمرکزگرایی در عرصه تصمیم‌گیری»،^۵ «اعتقاد به مخرب و هزینه‌بر بودن جنگ و بی‌اعتمادی به سایر کشورها»،^۶ «جنگ عادلانه و دفاع فعال»^۷ و «مخالفت با حمله به سایر کشورها» از دیگر مؤلفه‌های شکل‌دهنده به فرهنگ راهبردی چین به شمار می‌روند (سلیمی و رحمتی پور، ۱۳۹۳).

در نگاهی کلی مفروضات ذیل را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین انگاره‌های مؤثر بر فرهنگ راهبردی چین مورد اشاره قرار داد که از ظرفیت‌های ویژه‌ای در جهت تأثیر قرار دادن روابط این کشور شرق آسیایی با جمهوری اسلامی ایران برخوردار هستند:

الف؛ ایدئولوژی‌های مارکسیسم و ملی‌گرایی

ایدئولوژی‌های «مارکسیسم»^۸ و «ملی‌گرایی»^۹ از بدیهی‌ترین عوامل تأثیرگذار بر ذهنیت سیاست‌گذاران چینی به شمار می‌روند. نکته قابل توجهی که در این بین خودنمایی می‌کند آن است که کوشش برای تمیز میان انگیزه‌های ملی‌گرایانه و ایدئولوژی مارکسیستی در

1. Historical experiences of national myths
2. Political discourses
3. Opposition to hegemony
4. Peace
5. Tendency to centralism in decision making
6. Belief in the destructive and costly nature of war and distrust of other countries
7. Fair war and active defense
8. Marxism
9. nationalism

سیاست خارجی چین کار بسیار دشواری است؛ زیرا این دو مقوله بسیار درهم آمیخته‌اند و به یک اعتبار در یکدیگر تأثیر متقابل دارند. به واقع باید اذعان داشت که موارد مورد اشاره، نیروهایی بوده‌اند که چینی‌ها را واداشته‌اند تا به خارج از مرزهایشان بنگرند. نکته قابل تأمل آن است که در صورت تعارض میان نیروهای مورد اشاره، ملی‌گرایی بر ایدئولوژی مقدم داشته می‌شود و در ابتدا قرار می‌گیرد.

سیاست خارجی چین ویژگی‌های چندگانه‌ای دارد و رده وسیعی از هدف‌هایی را در برمی‌گیرد که از اجزای چینی، کمونیستی و دولت ملی ریشه می‌گیرد. از جمله دلایلی که مارکسیسم به عنوان یک ایدئولوژی مورد انتخاب نهایی و قطعی نخبگان فکری و فرهنگی چین واقع شد را می‌توان این‌گونه برشمرد: اولاً مارکسیسم جنبه‌ای فراملی داشت و فاقد نسبت خاصی با یک کشور خارجی بود و اینکه برخی از راه‌های ضد خارجی را در خود نهفته داشت. مارکسیسم به علاوه ترفند مؤثری برای انتقاد غرب از یک موضع غربی بود؛ ثانیاً مارکسیسم به نخبگان چینی یک چارچوب روش‌شناسانه جدید برای فهم گذشته کشورشان و امکان طرح نقشه‌ای برای آینده اعطا می‌کرد؛ ثالثاً ایدئولوژی مارکسیستی یک نگاه مفهوم‌بندی شده از واقعیت روابط بین‌الملل به چینی‌ها نشان می‌دهد (سرمایه‌داری، پرولتاریای جهانی دولت‌های غیر سرمایه‌داری، ضرورت گسترش سوسیالیسم و... (Kapur, 1987: 1).

شایان ذکر است که در چین دو قرائت متفاوت از ایدئولوژی مارکسیستی مطرح است: ۱) «قرائت مائوئیستی»^۱ و ۲) «قرائت دنگیستی»^۲. با این شباهت که هر دو قرائت، مارکسیسم به مثابه ابزاری برای ایجاد تحولات اجتماعی و سیاسی در کشور در نظر گرفته شد و حزب کمونیست مجری استفاده از اندیشه‌های مارکسیستی برای ایجاد تحول بوده است. در قرائت مائوئیستی، مهم‌ترین عنصری که حزب کمونیست از اندیشه‌های مارکسیستی اتخاذ کرد، پیکار طبقاتی بود. مائو، با به‌کارگیری اصل پیکار طبقاتی، میلیون‌ها دهقان بدون زمین کشورش را برای مبارزه با مالکان بسیج کرد. وی توانست آگاهی طبقاتی را در میان دهقانان برانگیزد و آن‌ها را به سمت انقلاب عظیم سوسیالیستی سوق دهد (چی، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

در قرائت مائوئیستی از مارکسیسم، ایدئولوژی نقش محوری در سیاست خارجی داشت و به همین دلیل تا ابتدای دهه ۷۰ میلادی، سیاست خارجی چین مبتنی بر سیاست انزواگرایی

1. Maoist reading

2. Dangist reading

و خوداتکایی بود. البته ذکر این نکته ضروری است که مائو به عنوان نماد نسل نخست رهبران چین گاهی البته تحت فشار جدید، به مصلحت‌گرایی و ارتباط با جهان خارج تغییر مسیر می‌داد که مهم‌ترین نمونه آن گشایش رابطه با ایالات متحده و در آغوش کشیدن «نیکسون»^۱ به عنوان رهبر دنیای سرمایه‌داری در سال ۱۹۷۲ میلادی بود (شفیعی و مولایی، ۱۳۹۵: ۱۶۲). در کنار ایدئولوژی، ملی‌گرایی عامل دیگری است که بر ذهنیت سیاست‌گذاران چینی مؤثر است. برای درک تأثیر این عامل باید به ورای ایدئولوژی کمونیستی چین نگرست و ایستارها و الگوهای رفتاری را در نظر گرفت که عمیقاً در سنت دیرپای چین و محرک‌های ناسیونالیستی قوی ریشه دارند.

در روایت غالب از ملی‌گرایی چینی، ورود قدرت‌های استعماری خارجی به چین محرک اصلی علایق ناسیونالیستی در این کشور به شمار می‌آید. این رویداد با ایجاد تصوراتی مشترک در افکار عمومی چین از جمله احساس تحقیر و قربانی شدن، احساس ضعف و احساس ناامنی که اساس حکومت‌های بعدی آن را ترویج می‌کرد، سبب تکوین علایق ناسیونالیستی در میان چینی‌ها شد (Callahan, 2004: 202). این دید ضد خارجی، تأثیر عمیقی بر جهان‌بینی رهبران چینی و در نتیجه جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور به سمت بی‌اعتمادی به سایر کشورها حتی متحدان شده است. در کنار این نوع از ملی‌گرایی سیاسی که منشأ خارجی داشت، در عصر اصلاحات، جریان ملی‌گرایانه دیگری ظهور کرد که بیشتر جنبه مردمی و هویت داشت (احمدی، زرگر، ۱۳۹۷: ۶۱).

به لحاظ سیاسی، گرایش یکدستی در میان این طیف از ملی‌گرایان وجود ندارد. برخی، همسو با قرائت سیاسی حکومت، به هویت تقابلی در برابر غرب گرایش دارند و برخی دیگر، از جبهه‌گیری علیه غرب انتقاد می‌کند. این نوع از نیروهای ملی‌گرا تلاش می‌کند هویت و عظمت چین را بر پایه عواملی چون سرزمین، فرهنگ، تاریخ و حتی تعلقات نژادی بازسازی کند. از جمله نموده‌های سنت ملی‌گرایی در سیاست خارجی چین می‌توان به سیاست خوداتکایی چین اشاره کرد. خوداتکایی چین قویاً با علایق ملی‌گرایانه مردم چین در پیوند است. این جنبه از ملی‌گرایی خواهان عظمت ملی چین با تکیه بر عظمت گذشته است. در این چارچوب چین نه فقط باید قدرتمند باشد بلکه قدرتش حتی الامکان باید بر منابع و توانمندی‌های ملی استوار باشد (قنبرلو، ۱۳۹۳).

1. Nixon

ب؛ فرهنگ کنفوسیوسی

تعالیم کنفوسیوس^۱ ترکیبی بود از اصول اخلاقی، سیاست مدن و مقداری مسائل دینی. وی معتقد بود که اجداد مردم طبق قاعده لی (Li) زندگی می‌کردند و از این رو، از انواع نیکی‌ها و برکات برخوردار بودند، ولی مردم زمان وی بر اثر رها کردن آن شیوه، از آن امور محروم مانده‌اند. لی از دیدگاه کنفوسیوس معانی مختلفی داشت و برای پاک، ادب، تشریفات و عبادت به کار می‌رفت. وی معتقد بود با پیروی از لی هر چیزی بسامان می‌آید و جامعه آرمانی تشکیل می‌شود. با توجه به این تعالیم بود که رهبران چین در دهه آخر قرن بیستم میلادی توجه ویژه‌ای را معطوف به احیای کنفوسیوس کردند تا از این طریق هویتی متمایز را برای مردمان خود پایه‌ریزی کنند

بدین ترتیب دولت چین به تدریج با تأکید بر جایگاه کنفوسیوس کوشید ضمن ایجاد مدارس بین‌المللی بانام وی اندیشه‌های رهبران خود را در قالب این مدارس به صورت بین‌المللی به نمایش گذارد. این مؤسسات فرهنگی چین در سال‌های اخیر در تمامی جهان رشد کرده و به واسطه جذب دانشجویان بسیار و همچنین سرمایه‌گذاری‌های دولت چین برای حمایت از این مؤسسات مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. در نگاهی کلی مهم‌ترین نمودهای فرهنگ کنفوسیوسی در سیاست خارجی چین را می‌توان در موارد ذیل مشاهده کرد:

ب-۱؛ صلح‌گرایی

در «کتاب سفید دفاعی چین»^۲ در سال ۱۹۹۸ میلادی آمده که: «ماهیت دفاعی سیاست دفاع ملی چین از سنت‌های تاریخی و فرهنگی این کشور ناشی می‌شود. چین کشوری با تمدن ۵ هزارساله است. متفکرین چین باستان بر حُسن هم‌جواری تأکید فراوان داشته‌اند و این نشان می‌دهد در سرتاسر تاریخ، مردم چین به دنبال صلح جهانی و برقراری روابط دوستانه با مردم سایر کشورها بوده‌اند (سلیمی و رحمتی پور، ۱۳۹۳: ۲۱۰). لازم به ذکر است که امروزه صلح‌گرایی چین، به یکی از ابزارهای دیپلماسی عمومی و دیپلماسی اقتصادی چین تبدیل شده است. دولتمردان چینی سعی می‌کنند از طریق توسعه تبادلات فرهنگی، فرهنگ غنی و صلح‌گرایی

1 Confucius

2. China Defense White Paper (中国国防白皮书)

کشورشان را به جهانیان معرفی نمایند. در اندیشه کنفوسیوسی، صریحاً بر اصل «صلح به مثابه ارزش عالی»^۱ تأکید شده است. در اندیشه کنفوسیوسی، صلح به مثابه زیربنای حفاظت از یکپارچگی و ثبات داخلی شناخته شده است. بسیاری از پژوهشگران اذعان می‌کنند که چین طی تاریخ طولانی خود غیر از مواردی که به حفظ حاکمیت داخلی و دفاع از تمامیت سرزمینی مربوط بوده است، از اقدام نظامی روی‌گردان بوده است (Scobell, 2003: 27).

به‌عنوان نمونه، می‌توان به دورانی که این کشور به لحاظ دریانوردی بسیار قدرتمند بود، اشاره کرد. پیش‌گامی چین در دریانوردی به عهد «دودمان سونگ»^۲ بازمی‌گردد. در آن زمان، ناوگان چین توان و ظرفیت گسترش نفوذ امپراتوری و تسخیر و اکتشاف داشت. باوجوداین، جمهوری خلق چین هرگز نقشه‌های استعماری نکشید و مستعمراتی به قلمرو خود نیفزود و رهبران آن کشور اشتیاقی به تسخیر سرزمین‌های فراسوی سواحل مرزی از خود نشان ندادند (کیسینجر، ۱۳۹۲: ۱۲). در دوره کنونی نیز نقش فعال چین در حفاظت صلح در مناطق بی‌رامونی، شامل شبه‌جزیره کره، آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی و همکاری با رژیم‌های بین‌المللی تحت رهبری آمریکا از جمله «پیمان عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای»^۳ از نمودهای صلح‌گرایی این کشور است (Goldstein, 2001: 842).

ب-۲؛ چندجانبه‌گرایی^۴

به نظر می‌رسد اتخاذ سیاست چندجانبه‌گرایی از سوی چین، از جمله سیاست‌های متناقض در عرصه سیاست خارجی این کشور است؛ زیرا از یک سو، اساس باورهای کنفوسیوسی، اصول جمع‌گرایی بود و نه فردگرایی، و اینکه صاحب‌منصبان فردگرایی را با خودپسندی، هرج و مرج، بی‌بند باری و فقدان خویش‌داری یکسان می‌دانستند (اپتر و اندی‌پین، ۱۳۸۰: ۹۹) و بر تقدم منافع چندجانبه بر منافع یک‌جانبه تأکید داشتند. از سوی دیگر، چین برحسب تجارب و تاریخ گذشته خود و در جهت حفظ جایگاه مستقل خود، با بدبینی به چندجانبه‌گرایی می‌نگرد. از این رو نمی‌توان با قاطعیت در مورد علت ماهوی اتخاذ سیاست

1. Peace as a great value (和平是一种巨大的价值)
2. Song Dynasty (宋)
3. Non-Proliferation Treaty (NPT)
4. Multilateralism

چندجانبه‌گرایی از سوی چین سخن گفت. با این حال به نظر می‌رسد وقوع برخی از اتفاقات همچون فروپاشی شوروی و به دنبال آن پایان جنگ سرد، طرح شعار نظم نوین جهانی، افزایش حضور ایالات متحده در مناطق پیرامونی چین، نگرانی کشورهای منطقه نسبت به رشد و خیزش چین و گرایش این کشورها به تشکیل ائتلاف با غرب، رشد چشمگیر جنبش‌های قومی و مذهبی و جرائم سازمان‌یافته در کشورهای همسایه و نیز ترس از ظهور مجدد قدرت ژاپن و در حاشیه قرار گرفتن به‌وسیله همسایگان، سبب شد که چین به چندجانبه‌گرایی به‌مثابه یک جبهه دیپلماتیک مقاوم نرم بیندیشد.

ب-۳؛ اقتصادمحوری^۱

امروزه، دیگر جایگاه چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان مورد تردید نیست. چین، یکی از کشورهایی است که در سال‌های اخیر از جمله کشورهای موفق در پشت سر گذاشتن تحولات شگرف بوده و از روند رو به رشدی در زمینه‌های مختلف اقتصادی برخوردار است (مسعود و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۲). آنچه امروز به‌عنوان خیزش چین یاد می‌شود به همین رشد اقتصادی چین بستگی دارد. تأثیر فرهنگ کنفوسیوسی را در اقتصاد محور شدن سیاست خارجی چین نمی‌توان نادیده گرفت. در فرهنگ کنفوسیوسی بر رفاه اجتماعی و توزیع متوازن ثروت تأکید شده است. کنفوسیوس یکی از ویژگی‌های حکومت مطلوبش را تدارک مواد غذایی فراوان دانسته و در همین رابطه تصریح کرده است که با توزیع عادلانه ثروت، فقر از بین خواهد رفت و با رضایت مردم نیز جلوی شورش گرفته خواهد شد (آشوری، ۱۳۵۸: ۱۳۸). لازم به ذکر است که سرمایه‌داری کنفوسیوسی با تشویق پیروی از مهتران، بر ضرورت انضباط کاری تأکید داشت. گرچه باورهای کنفوسیوسی رشد سریع اقتصاد را مستقیماً ایجاد نمی‌کرد، اما به تسهیل شرایط ساختاری-رفتاری که تحولات اجتماعی اقتصادی را در چین موجب شدند، کمک کردند (Levely, 1992: 18). به اعتقاد بسیاری از اندیشمندان امر، اعتقاد سیاسی مردم به حزب و دولت، با موفقیت‌های جاری چین گره خورده است. چینی‌ها مردمی مادی، نفع‌طلب و اقتصادی هستند و ملاک‌های آنان برای ارزیابی یک حکومت، ملاک‌های مادی است. رهبران چین نیز می‌دانند که در رابطه با مردم خود، ابزارهای نیل به

1. Axis economics

مشروعیت، بیشتر مادی است تا ایدئولوژیک. از این رو به خوبی استدلال می‌کنند که در صورت افزایش استانداردهای زندگی در چین، مشروعیت لازم را برای بقای خود تا آینده‌ای طولانی به دست خواهند آورد (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳).

ب-۴؛ مسئولیت‌پذیری محدود و محتاطانه^۱

مسئولیت‌پذیری محدود و محتاطانه چینی‌ها تا حدی در آموزه‌های فرهنگی کهن این ملت ریشه دارد. بر اساس آموزه‌های فرهنگی چین، هر فرد یا گروهی باید در حد ظرفیت و توان خویش مسئولیت بپذیرد. مثلاً پس از فروپاشی اتحاد شوروی، برخی از رهبران کشورهای جهان سوم از چین خواستند تا در جایگاه رهبر کشورهای در حال توسعه که از چند دهه گذشته در قالب جنبش عدم تعهد متشکل شده بودند، فعال شود. پاسخ «دنگ شیائوپینگ»^۲ این بود که چین نمی‌تواند چنین نقشی را بپذیرد؛ زیرا خارج از ظرفیت و توانش است. وی تصریح کرد که این رهبری برای چین سودمند نیست. یا در موضوع رسیدگی به مسائل صلح و آرامش بین‌الملل، گرچه پکن همواره خود را حامی صلح و امنیت در سطح جهانی معرفی می‌کند، اما حاضر نیست مسئولیت پرهزینه‌ای را به سبب آن تقبل کند (قنبرلو، ۱۳۹۳).

ب-۵؛ پایبندی به تعهدات با سایر کشورها^۳

از دیگر آموزه‌های کنفوسیوسی، تأکید بر ارتباطات سالم و اعتماد آمیز و اعتقاد به تغییرات تدریجی و نه ناگهانی است و اینکه کارها را باید آرام آرام پیش برد. اثر این فرهنگ هم در رفتار عمومی مردم به عنوان یک شاخص رفتاری مردم چین و هم در رفتار سیاسی چین قابل مشاهده است (Savanat, 2013: 24). آن‌ها یا قدمی بر نمی‌دارند یا اگر بردارند با اطمینان و حساب شده برمی‌دارند و دیگر پشیمان نمی‌شوند و برگشت نمی‌کنند. این ویژگی به صورت پای بندی آن‌ها در تعهداتشان با سایر کشورها به خوبی مشهود است. در واقع، جلب اطمینان طرف مقابل برای چینی‌ها بسیار حائز اهمیت است. از این رو چینی‌ها در مذاکراتشان وقت نسبتاً زیادی برای اعتمادسازی مصرف می‌کنند. در این ارتباط چینی‌ها در ابتدا مقاوم و سرد،

1. Limited and prudent responsibility
2. Deng Xiaoping (邓小平)
3. Adherence to commitments with other countries

به نظر می‌رسد که دارای پوسته‌سختی هستند اما در واقع آن‌ها مردمی خون‌گرم و عاطفی هستند. اگر راه ورود از این پوسته‌سخت پیدا شود، دارای درونی نرم هستند که نمونه آن حل مسائل و انعقاد قرارداد در روابط غیررسمی است (وردی نژاد، ۱۳۸۶). از این رو رهبران چین معمولاً این پیام را القا می‌کنند که چین دولتی حامی ثبات در سراسر جهان بوده و متعهد به اصول، قواعد و هنجارهای بین‌المللی است، به اعتماد متقابل ارج می‌نهد و معتقد به دوستی و لزوم توسعه همکاری‌های دو و چندجانبه است (چانگ چیانگ و دیگران، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

ب-۶؛ ثنویت خاص چینی

در جهان بینی چین، توازن و هارمونی یک اصل بسیار با اهمیت است؛ حال این توازن و هارمونی می‌تواند در حوزه پزشکی باشد، می‌تواند در حوزه مدیریت باشد یا در سطح بین‌الملل. برهم زدن این توازن یعنی «یین»^۱ (اصل مؤنث منفی) و «یانگ»^۲ (اصل مذکر مثبت) یک خطای راهبردی است. از یک چینی نمی‌توان انتظار رفتار مشابه دیگران داشت که در یک حوزه تمدنی دیگر زیست می‌کنند. به طور کلی، نظام ثنویت چینی با نظام ثنویت دنیای غرب تفاوت دارد. نظام ثنویت غرب مانع‌الجمع است؛ یعنی دو عنصر خیر و شر، ایزد و اهریمن و سیاهی و سپیدی که میان آن‌ها یک مرز مشخص وجود دارد و انسان باید موضع خود را نسبت به این مرز مشخص کند و از این دیدگاه یک نظام ارزشی سفید و سیاه ناشی می‌شود.

در این نظام ارزشی فرد باید نسبت به خیر و شر یا هر امر دوگانه دیگری که وجود دارد موضع داشته باشد و اینکه پدیده‌ها حسب قرار گرفتن در هر یک از دو سوی مرز، ارزش با لذات می‌یابند. در مقابل، ثنویت چینی، یک نظام لازمه‌الجمع است؛ یعنی هیچ خط فاصل مشخصی نه تنها وجود ندارد، بلکه هر یک از درون دیگری به وجود می‌آید بنابراین همه چیز نسبی است. چیزی به عنوان خیر و شر، خوب و بد، زشت و زیبا، دوست و دشمن یا بالا و پایین نداریم. هرکدام از این‌ها را باید در نسبت با فرد و مکان و زمانی که در آن قرار گرفته است، بررسی کرد. در ثنویت چینی آغاز و پایانی وجود ندارد؛ در حالی که در ثنویت غربی، آغاز و پایان وجود دارد.

در ثنویت چینی، یین و یانگ هرکدام از نقطه‌حیض شروع می‌شوند و هنگامی که به

1. Yin

2. Yang

نقطه اوج می‌رسند، متناقض خود را درون خود پرورش می‌دهند. هر چیزی درعین حال که در حال رسیدن به اوج خود است، نقیض خود را پرورش می‌دهد و آنگاه که به اوج رسید، به ضد خود تبدیل می‌شود. این جمله در تمام شئون زندگی چینی‌ها جریان دارد بنابراین اگر نمی‌خواهید چیزی به ضد خود بدل شود، نباید بگذارید به اوج خود برسد. این قانون جهان بینی چینی است برای اینکه چرخه هستی به وجود بیاید و ادامه یابد، وجود هر دو بین و یانگ لازم است. یکی را اگر حذف کنیم، چرخه نابود می‌شود. این موضوع یک نسبیّت عمیقی را در جهان بینی چینی ایجاد می‌کند (حسینی، ۱۳۹۸).

سنجش تأثیرات فرهنگ راهبردی چین بر روابط تهران و پکن

متأثر از بررسی‌های به عمل آمده می‌توان چنین اظهار داشت که گرچه فضای آنارشیک بین‌المللی و نوع رفتار بازیگران حاضر در آن نقش اساسی را در فرآیند روابط بین‌الملل ایفا می‌نماید، ولی با این حال نباید از عوامل داخلی مؤثر بر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی کنشگران بین‌المللی نیز غافل ماند. به بیانی دقیق‌تر، اهداف و منافع ملی مترتب در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها بدون مقدمه از اذهان سیاست‌گذاران تراوش نمی‌نماید و به صورت سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خاص به اجرا در نمی‌آید مگر آنکه مجموعه‌ای از عوامل داخلی بر ذهنیت نقش‌آفرینان عرصه سیاست و فرایندهای تصمیم‌گیری مرتبط با آن تأثیر بگذارند و هدف لازم را مشخص نمایند. با تأسی از مفروض مورد اشاره، در ادامه و در پرتو مفاهیم و معناها کوشش شده است تا میزان تأثیرپذیری دستگاه دیپلماسی چین از مقوله فرهنگ راهبردی به منظور تنظیم روابط با ایران مورد سنجش قرار گیرد و از این رهگذر دورنمای روابط تهران و پکن ترسیم گردد.

نخستین موردی که می‌توان مورد اشاره قرار داد موضوع مسئولیت‌پذیری محدود و محتاطانه چین است. همان‌طوریکه اظهار شد منابع «قدرت نرم»^۱ چین بر سه عنصر قدرت نرم یعنی فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سبک خاص سیاست خارجی استوار است. با عنایت به سه عنصر مورد اشاره، در حوزه فرهنگ ارزش‌هایی همچون «جهان هماهنگ»^۲ با توجه به

1. soft power

2. Harmonious world

گسترش «دکترین مین»^۱ و ارزش‌های کنفوسیوسی، در حوزه اقتصاد جذابیت الگوی توسعه اقتصادی چین (اجماع پکن) و «سیاست حُسن هم‌جواری»^۲ در حوزه سیاست مورد توجه قرار می‌گیرد (Garlick and Havlová, 2020: 1). بنا بر آموزه‌های مورد اشاره که تا حدود زیادی با فرهنگ غربی متفاوت است، چین همواره سعی نموده است که ضمن متعهد بودن به روابط با همه کشورهای منطقه غرب آسیا، سطح مطلوبی از روابط سیاسی و اقتصادی را با ایران حفظ نماید و از انتخاب ایران به عنوان تنها کشور هدف و هم‌پیمان حاضر در آوردگاه راهبردی غرب آسیا خودداری نماید (Shen, 2006: 63).

شاهد مثال انگاره مورد اشاره نیز آن است که در موضوع هسته‌ای ایران، چین با توسل به سه اصل «منع اشاعه هسته‌ای»، «حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات» و «جدایی سیاست و اقتصاد»، نه تنها خود را در مقابل واشنگتن قرار نداد، بلکه به ظرافتی خاص، توازنی مثال‌زدنی را بین منافع ملی و مسئولیت‌های بین‌المللی خود ایجاد کرد (吕, 2013: 669). ماحصل ردگیری چنین سیاستی آن بوده است که در یک پوشش راهبردی، خطرات موجود در پرتو رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای چین تا حدود زیادی خنثی شده است (孙; 刚, 2016: 3).

علاوه بر مورد مذکور، از جمله مؤلفه‌های اثرگذار بر روابط پکن و تهران مقوله نظام بین‌الملل است. از منظری واقع‌گرایانه، نظام بین‌الملل، ماهیتی هرج‌ومرج‌گونه دارد و قدرت‌های بزرگ، همواره ساختار نظام بین‌الملل را به گونه‌ای شکل می‌دهند که منافع خودشان (قوی‌ترها) تأمین شود (بوزان، ۱۳۷۹: ۳۴). بدیهی است که چنین ساختاری، کمترین هم‌سویی را با منافع دولت‌های ضعیف داشته و آن‌ها را تهدید می‌کند. با عنایت به اینکه کنشگران بین‌المللی نظیر سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در کنار روندهای بین‌المللی به مثابه جزای اصلی ساختار بین‌المللی، بیشترین اثرگذاری را بر رفتار کشورهای هم‌چون ایران و چین دارد، از این رو یکی از عوامل مؤثر بر فرهنگ راهبردی این دو تمدن کهن آسیایی، مقوله نظام بین‌الملل است (عسگری، ۱۳۸۴: ۲۴). در همین رابطه باید توجه داشته باشیم که دو کشور در راستای مقابله با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده همکاری‌های فزاینده‌ای را طی سالیان اخیر به منصه ظهور رسانده‌اند.

در کنار این امر باید بر مقوله پرهیز از انزواگرایی و اعتقاد به بین‌المللی بودن نیز تأکید کرد.

1. Mine Doctrine

2. Good neighborliness policy

شایان ذکر است که در دنیای امروز که وابستگی متقابل ویژگی بارز آن است، انزوای گرای، راهبرد و رویکرد مناسبی نیست. در جهان امروز، تعامل‌های عزتمند، فرصت‌ساز هستند. واقعیت‌های تاریخی بیانگر آن است که جمهوری اسلامی ایران، همواره در پی گسترش روابط خود بوده است. در کنار این واقعیت‌ها، موقعیت جغرافیایی ایران نیز به گونه‌ای است که می‌توان آن را تعامل‌ساز نامید. مقام معظم رهبری نیز در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای روحانی در دور دوم ریاست جمهوری ایشان، تعامل گسترده با دنیا و ارتباطات وسیع با ملت‌ها و دولت‌ها را یکی از سه جهت‌گیری اصلی دولت معرفی کردند که باید در دستور کار باشد (عسگری، ۱۳۹۷: ۱۰۵). همین امر به نوبه خود به مثابه زمینه‌ای است که می‌تواند موجبات همکاری فزاینده چین و ایران در قالب سند همکاری‌های جامعه ۲۵ ساله رافراهم نماید. حضرت امام خمینی ره با تاکید بر این موضوع می‌فرماید: «ما خواهان قطع روابط نیستیم. ما خواهان قطع وابستگی‌های ایران به دُول خارجی هستیم» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵: ۴۶۷)

مقوله چندجانبه‌گرایی حوزه دیگری است که بر اساس آن می‌توان روابط ایران و چین را مورد بررسی قرار داد. توضیح مطلب اینکه برخلاف فرهنگ راهبردی غرب که قائل به تقسیم و جداسازی است و محیط‌های منطقه‌ای مختلف همچون غرب آسیا را به طُرُق گوناگون گونه‌بندی می‌کند (ایران/ عربستان، شیعه/ سنی، فلسطین/ اسرائیل، معتدل/ رادیکال، دوست/ دشمن) فرهنگ راهبردی قائل به ادغام و چندجانبه‌گرایی است و به هیچ‌عنوان طرف خاصی را برنمی‌گزیند، در صف نمی‌ایستد، طرفدار کشور خاصی نیست و به نوعی متوازن می‌اندیشد (Shen, 2006: 63).

متأثر از چنین تفکری است که چین با وجود آنکه شریک تجاری نخست ایالات متحده است و با همه کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و اسرائیل در سطوح گوناگون رابطه دارد، هیچ‌گاه ایران را از میان طرف‌های همکاری کنار ننهاده است و همواره درصدد تعمیق روابط فی‌مابین بوده است. این فرهنگ راهبردی یعنی مخالفت با یکجانبه‌گرایی در فرهنگ اسلامی و جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. کما اینکه در اصل ۱۵۲ قانون اساسی به این موضوع پرداخته است. یعنی اشتراک دو فرهنگ چینی و ایرانی مخالفت با سلطه طلبی و یک جانبه‌گرایی است. لذا از وجوه مهم کشورهای دارای تمدن‌های کهن (چین و ایران) ارزش نهادن به مفاهیم مرتبط با صلح در درون آداب و رسوم، سنت و فرهنگ آنهاست. در پرتو گزاره پایبندی به تعهدات با سایر کشورها به عنوان یکی از گزاره‌های مستتر در

فرهنگ راهبردی چین می‌توان چنین اظهار داشت که این کشور با عنایت به آموزه‌های کنفوسیوسی همواره در تلاش است تا به سبب پشتوانه سیاسی-اقتصادی کم‌نظیری که طی سالیان اخیر کسب کرده است در بزنگاه‌های تاریخی و در مواردی که لازم می‌بیند از کشورهای هدف هم‌پیمان حمایت لازم را به عمل آورد. در اسلام هم رکن تشکیل زندگی اجتماعی و مدنی یا تحقق تمدن، تعهداتی است که افراد اجتماع نسبت به همدیگر دارند. از همین رو در اسلام بر اصول اخلاقی بنیادینی چون صداقت، امانت، وفای به عهد و عدالت فراگیر تاکید شده است و از مردم خواسته شده تا برای تحقق یک جامعه نه آرمانی بلکه اجتماعی سالم معمولی به این اصول پایبند باشند؛ (توبه/۱۱۴، انفال/۷۷) بی تردید وفای به تعهدات و پایبندی به قراردادها را می‌توان از برترین و پر تأکیدترین آموزه‌های اسلامی دانست.

آیات قرآنی نظیر ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ (سوره مؤمنون، ۸) و ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (سوره مائده، ۱) و براساس قاعده فقهی «المؤمنون عند شروطهم» پایداری به پیمانها و وفاداری به تعهدات ضروری است. شاهد مثال انگاره مورد اشاره حمایت دیپلماتیک چین از مذاکره‌کنندگان ایرانی در دور آخر مذاکرات هسته‌ای است که در وین برگزار شد. علاوه بر این، نمونه تام و تمام پای بندی چین به تعهداتش را می‌توان در مقوله تأمین واکسن مورد نیاز ایران برای واکسیناسیون در مقابل بیماری کرونا مشاهده کرد. در همین رابطه باید اذعان داشت که همه‌گیری ویروس کرونا علی‌رغم تمام چالش‌ها و مشکلاتی که برای عموم ملت‌های جهان و مشخصاً دو کشور ایران و چین به ارمغان آورده است، نه تنها موجبات تقویت روابط این دو تمدن باشکوه آسیایی را فراهم آورده است، بلکه به‌واقع یک الگوی جهانی مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز را نیز ترویج کرده است. به بیانی دقیق‌تر، می‌توان چنین اظهار داشت که همکاری‌های ضد‌کرونا بی‌ایران و چین را می‌توان به‌عنوان فصل جدیدی از روابط دو کشور در قالب الگویی جهانی برای ساخت جامعه‌ای امن با آینده مشترک برای بشریت تلقی کرد.

موضوع مهم دیگری که در این بین می‌توان به آن اشاره کرد مقوله با ارزش بودن صلح از نظر دو کشور است. در آیین کنفوسیوس و آیین اسلام بر صلح تاکید زیادی شده است لذا صلح و دوستی بین‌المللی اصلی است که باید مردم به آن پای بند باشند و به همین جهت خداوند بر آن تاکید دارد (انفال/۶۱). در همین رابطه می‌توان چنین اظهار که اکثر نخبگان چینی معتقد هستند که چین از فرهنگ راهبردی صلح‌طلبی برخوردار است. در حقیقت به نظر می‌رسد

که این امر نوعی اشتیاق جهانی بشریت است؛ اما آنچه که در مورد چین برجسته است، این است که در درجه وسیعی مورد تأکید واقع شده است که تمدن چینی منحصرأً صلح طلب بوده است و آن را از سنت‌های راهبردی دیگر کشورهای جهان متمایز می‌نماید. به بیانی بهتر می‌توان چنین اظهار داشت که سنت صلح طلبی در فرهنگ راهبردی چین، متأثر از آموزه‌های کنفوسیوسی است. در آموزه‌های کنفوسیوس به کارگیری نیروی نظامی پدیده‌ای شوم تلقی می‌شود که تنها در شرایط گریزناپذیر باید از آن استفاده کرد. لذا در این دیدگاه صلح امری با ارزش قلمداد می‌شود. توجه ویژه دولتمردان ایرانی و چینی به مقوله صلح موجب شده است تا طی سالیان اخیر دو کشور در بزنگاه‌های تاریخی و در زمان شکل‌گیری بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بیش از هر چیز دیگری بر مقوله ایجاد صلح و ثبات تأکید و تمرکز نمایند.

گزاره تأکید بر اتحاد داخلی و برخورد با مداخلات خارجی عامل دیگری است که در قالب مقوله فرهنگ راهبردی روابط دو کشور را متأثر از خود کرده است. در این رابطه می‌توان چنین اظهار داشت که تداوم اندیشه برتری فرهنگی چین، اصلی‌ترین محمل برای وحدت جهان چینی است. در واقع نوعی وحدت نافذ و تعیین‌کننده، تا مدت‌ها قبل از ظهور وحدت سیاسی (قرن سوم قبل از میلاد) در جهان چینی جاری بوده است. اما به تدریج، جهان چین توسط دو نیروی عمده خارجی یعنی همسایگان قدرتمند چین (روسیه و ژاپن) به مبارزه طلبیده شد. این دو کشور، یکی از سمت شمال و دیگری از سمت غرب، با تهاجمات خود موجب تغییر مرزهای سیاسی چین می‌شدند.

لذا در این وضعیت بود که گزینش مارکسیسم توسط برخی از نخبگان چینی به روندی جاذب و فراگیر بدل گردید. مطالعات موجود نشان از آن دارد که انقلاب در چین بیش از هر چیز دیگری بر مبنای نفرت و بدبینی از خارجیان، مخصوصاً از ائتلاف‌های کشورهای غربی برای مداخله در امور داخلی این کشور از قرن ۱۹ میلادی به بعد بوده است. بدین ترتیب، وحدت ملی و ممانعت از مداخلات خارجی، در محاسبات امنیت ملی چین ارزشی محوری و غیرقابل مصالحه دارد. متأثر از انگاره مورد اشاره می‌توان چنین اظهار داشت که دو کشور ج.ا.ا و چین کوشیده‌اند تا در راستای مقابله با مداخلات قدرت‌های غربی در قالب سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی همکاری‌های تنگاتنگی را به منصفه ظهور برسانند. در همین رابطه می‌توان به عضویت دو کشور در سازمان همکاری شانگهای و همچنین دعوت از ج.ا.ا برای عضویت در گروه موسوم به بریکس پلاس اشاره کرد.

عامل دیگری که در قالب فرهنگ راهبردی می‌تواند روابط دو کشور را تعریف نماید مقوله مخالفت با موضوع حمله به کشورهای دیگر است. توضیح مطلب اینکه به عقیده متفکرین چینی، در طول تمدن چند هزارساله چین، این کشور هرگز وادار نشده است که با کشور و یا تمدنی در مقیاس و کمال خویش درگیر شود و لذا این کشور هرگز به دنبال استعمار و تجاوز به سایر کشورها نبوده است. در مستندات تاریخی نیز به این امر اشارات فراوانی شده است. به‌عنوان نمونه می‌توان به دورانی که این کشور به لحاظ دریانوردی بسیار قدرتمند بود، اشاره داشت. پیشگامی چین در عرصه دریانوردی به عهد دودمان «سونگ» بازمی‌گردد.

در آن زمان، در آن زمان، ناوگان چین توان و ظرفیت گسترش نفوذ امپراتوری و تسخیر و اکتشاف را داشت. با وجود این، چین هرگز نقشه‌های استعماری را در سر خود نپوراند و مستعمراتی به قلمرو خود نیفزود و رهبران آن اشتیاقی به تسخیر سرزمین‌های فراسوی سواحل مرزی از خود نشان ندادند و منطقی هم جستجو نکردند تا در پناه آن؛ به بیرون از مرزهای خود لشکرکشی کرده و «بررها» را به پذیرش طریقت کنفوسیوس و یا پرهیزگاری وادار سازد. شایان ذکر است که همین گزاره نیز در خصوص ج.ا.ا صدق می‌کند. از زمانی به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی در ایران، به واقع نه تنها دولت‌مردان ایرانی آغازکننده هیچ جنگی نبوده‌اند، بلکه مورد تجاوز نیروهای عراقی نیز قرار گرفته‌اند. نوع نگاه دو کشور به مقوله دفاع فعال موجب شده است تا این دو تمدن کهن آسیایی توجه ویژه‌ای را نسبت به همکاری دوجانبه مبذول دارند.

نتیجه‌گیری

متأثر از مواردی که ذکرشان رفت می‌توان چنین اظهار داشت که فرهنگ راهبردی دو تمدن کهن آسیایی یعنی چین و ایران از مؤلفه‌ها و عناصر متعددی تشکیل شده است که هر یک از این عناصر به نوبه خود قادر هستند که روابط فی‌مابین را تحت الشعاع خود قرار دهند. در همین رابطه و از رهگذر فرهنگ راهبردی چین باید اذعان داشت که مهم‌ترین هدف پکن در عرصه سیاست خارجی، برآورده کردن آرزو و آمال خود، جبران تحقیرهای گذشته و احیای قدرت امپراتوری میانه، یعنی تبدیل شدن به قدرت بزرگ است. مؤلفه‌های قوام‌بخش به فرهنگ راهبردی چین تأثیرات خود را در سیاست خارجی تدافعی این کشور در منطقه راهبردی غرب آسیا به نمایش گذاشته است.

با عنایت به مفروضاتی همچون ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی و مارکسیسم و همچنین آموزه‌های بر خواسته از فرهنگ کنفوسیوس (صلح‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، پای‌بندی به تعهدات با سایر کشورها، مسئولیت‌پذیری محدود و محتاطانه، اقتصادگرایی و صلح‌محوری) می‌توان چنین اظهار داشت که فرهنگ راهبردی چین نه تنها نمی‌توان به عنوان یک مانع بر سر راه تعمیق روابط پکن و تهران تلقی کرد بلکه به واقع بنیان‌های نظری مستتر در فرهنگ راهبردی چین از چنان ظرفیتی برخوردار هستند که می‌توانند موجبات تعمیق روابط ایران و چین را فراهم آورند. به عنوان مثال در پرونده هسته‌ای ایران، چین با تأثیرپذیری از فرهنگ راهبردی خود، مخالف تمایلات هژمونی جویانه ایالات متحده می‌باشد و در تلاش است همراه با فدراسیون روسیه نوعی از موازنهٔ نرم را در منطقه شکل دهد.

البته در این بین باید توجه داشت که این موازنه سازی تا جایی برای پکن تداوم دارد که منجر به اصطکاک سیاسی با ایالات متحده نشود. تلاش در جهت عدم تسری روابط ایران و چین به روابط با ایالات متحده نمونهٔ دیگری از فرهنگ راهبردی چین است که نمود عینی یافته است. البته فرهنگ راهبردی صلح‌گرایانه، سیاست ضدیت با یک جانبه‌گرایانه امریکا و... که از سیاست‌های راهبردی ایران هم است نزدیکی تهران به پکن را هم ضروری وهم اجتناب ناپذیر میداند که این راهبردهای همگرایانه می‌تواند قدرت دو تمدن کهن را که با عضویت دائم ایران در سازمان شانگهای همراه شد، به هم نزدیک و باز یابد.

منابع

- قران مجید، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- امام خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام، مجلدات، تهران، عروج.
- احمدی، ژیلا، افشین ززرگر (۱۳۹۷)، موج روانشناسی در روابط بین الملل: مطالعات بین المللی، ۱۵ (۳) صص ۴۹-۶۴
- اپتر، دیوید و چارلز، اندی پین (۱۳۸۰)، «اعتراض سیاسی و تغییر اجتماعی»، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، تهران: نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- آشوری، داریوش (۱۳۵۸)، «نگاهی به سرزمین، تاریخ، جامعه و فرهنگ چین از دیرینه‌ترین روزگار تا پایان سده نوزدهم»، تهران: مرکز اسناد فرهنگ آسیا.
- بوزان، باری (۱۳۷۹)، «مردم، دولت‌ها و هراس: مشکل امنیت ملی در جهان سوم»، ترجمه ناشر، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- چانگ چینگ، جائو و دیگران (۱۳۷۹)، «چین و آسیای مرکزی (مناسبات سیاسی، اقتصادی و امنیتی)»، ترجمه محمدجواد امیدوار نیا، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- چین، ون-شون (۱۳۸۱)، «مائو و مائوئیسم»، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: خجسته.
- سلیمی، حسین و رحمتی پور، لیلیا (۱۳۹۳)، «مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک آمریکا و چین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره سوم.
- شاهنده، بهزاد و طاهایی، سید جواد (۱۳۸۳)، «چین نو: دنگ شیائوپینگ و اصلاحات»، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شفیعی، نوذر و شفیعی، لیلیا (۱۳۹۵)، «تأثیر عوامل ادراکی-روانی بر سیاست خارجی چین»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۰، شماره چهارم.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۶) سه نسل - سه گفتمان در فرهنگ استراتژیک، فصلنامه مطالعات راهبردی، ۱۰ (۳۶) صص ۲۳۹-۲۵۹
- عسگری، محمود (۱۳۸۴)، «مقدمه‌ای بر فرهنگ استراتژیک»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال سوم، شماره ۱۰.
- عسگری، محمود (۱۳۹۷)، «فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران؛ عوامل و ویژگی‌ها»، فصلنامه راهبرد دفاعی، سال شانزدهم، شماره ۶۱: ۸۷-۱۲۷
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۳)، «ریشه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک سیاست خارجی چین»، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال پنجم، شماره چهارم، ۱۲۵-۱۴۷

- کیسینجر، هنری (۱۳۹۳)، «چین»، ترجمه حسین راسی، تهران: فرهنگ معاصر.
- محمدعلی پور، فریده؛ مدرس، محمدولی و خداقلی پور، علیرضا (۱۳۹۹)، «فرهنگ استراتژیک و سیاست خارجی پاکستان در قبال افغانستان»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۹، شماره ۱، ۲۶۹-۲۹۴
- مسعود، علیرضا؛ ذاکریان، مهدی؛ قوام، عبدالعلی و احمدی، حمید (۱۳۹۹)، «بازنمود استمرار فرهنگ راهبردی ایران در ساخت و بنیان سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال ۱۷، شماره ۲ (۶۶)، ۹۷-۱۱۴
- Anand, v (2020), “The Daoist Tradition in China’s Strategic Culture: Understanding the Pragmatic Dimensions of China’s Behavioral Trends in the International System”, SAGE Journal, Vol. 56, No. 4.
- Askari Rizvi, H. (2002), “Pakistan’s Strategic Culture. In South Asia in 2020: Future Strategic Balances and Alliances (Chapter 12), Carlisle Barracks, PA: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, 307.
- Callahan, William A. (2004), “National Insecurities: Humiliation, Salvation, and Chinese”, Nationalism’, Alternatives, Vol. 29, No. 2.
- Chen, Kai (2020), “Review on Strategic Culture Interconnection With National Foreign Strategies: Case of China’s Strategic Culture”, Huachiew Chalermprakiet University, Vol. 7, No. 1.
- Degaut P., & M. Rosas (2016), “Ideas, Beliefs, Strategic Culture and Foreign Policy: Understanding Brazil’s Geopolitical Thought. Doctoral Dissertation”. Florida Central University.
- Garlick, J and Havlová, R. (2020), “China’s “Belt and Road” Economic Diplomacy in the Persian Gulf: Strategic Hedging amidst Saudi–Iranian Regional Rivalry”, Journal of Current Chinese Affairs, 49(1), pp. 82-105.
- Goldstein, Avery (2001), “The Diplomatic Face of China’s Grand Strategy: A Rising Power’s Emerging Choice”, The China Quarterly, No. 168.
- Gray, C. S. (1981), “Strategic Culture as Context: The First Generation of Theory Strikes Back”. Review of International Studies, 25(1), 49-69.

- Hopf, T. (1998), "The Promise of Constructivism in International Relation Theory". International Security, 23 (1), Reprinted in Linklater, Ed.
- Hudson, V. M. ed. (1997), "Culture and Foreign Policy". Boulder: Lynne Rienner.
- Johnston, Alastair Iain (1995), "Cultural Realism: Strategic Culture and Grand Strategy in Chinese History", Princeton, NJ: Princeton University Press
- Kapur, Harish (1987), "As China Sees the World: Perception of Chinese Scholar", New York: ST Martin's Press.
- Komrij, F. (2012), "Strategic Culture and Divergent Security Policies of European States". International Relation Studies. Retrieved from <http://www.e-ir.info/2012/06/17/strategic-culture-and-divergent-policies-of-european-states/>. Accessed on 2017/02/12.
- Lantis, Jeffery (2002) "Strategic culture and national security Police", International studies association
- Ritbergger, V. (2002), "Approach to the Foreign Policy Derived from International relations the Ories", Paper Prepared for Annual Meeting of the International Studies. New Orlean
- Rosa, Paolo (2014) "the accommodations state: Strategic culture and Italy's military behavior", International Relations, 2014, Vol. 28(1) 88-115.
- Sarkar, J. (2010), "Strategic Culture and Foreign Policy Decision-Making: The Case of India and its Ties with Israel. Sixth Annual Graduate Conference at the Hebrew University of Jerusalem (December 16, 2010), Available at SSRN: <https://ssrn.com/abstract=1728482>
- Scobell, Andrew (2003) "China and Strategic Culture: IR Theory Versus the fortune Cookie?" Strategic Insights, Vol. IV, Issue 10, October
- Shen, Dingli (2006), "Iran's Nuclear Ambitions Test China's Wisdom", the Washington Quarterly, 29:2, pp. 55-66.
- Snyder, J. L. (1997), "The Soviet Strategic Culture: Implications for Limited Nuclear

- Options”. Santa Monica: Rand Corporation.
- Wendt, A. (1994), “Collective Identity Formation and the International State System. American Political Science Review, 88 (2).
 - Wendt, A. (1995), “Constructing International Politics”. International Security, 20 (1).
 - China Source
 - 吕,蕊 (2013), “中国例外论”与中国在伊朗核问题中的国际责任”, 国际关系研究, (4): pp. 69-80.
 - 孙,德; 刚, 张玉友 (2016), “中国参与伊朗核问题治理的理论与实践”, 阿拉伯世界研, 4期, pp. 3-19.